



۹
۱
۲
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰
۵۱
۵۲
۵۳
۵۴
۵۵
۵۶
۵۷
۵۸
۵۹
۶۰
۶۱
۶۲
۶۳
۶۴
۶۵
۶۶
۶۷
۶۸
۶۹
۷۰
۷۱
۷۲
۷۳
۷۴
۷۵
۷۶
۷۷
۷۸
۷۹
۸۰
۸۱
۸۲
۸۳
۸۴
۸۵
۸۶
۸۷
۸۸
۸۹
۹۰
۹۱
۹۲
۹۳
۹۴
۹۵
۹۶
۹۷
۹۸
۹۹
۱۰۰

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
دانشگاه علامه طباطبائی
دانشگاه تهران

فریاد که چشمی به تأمل نگشودیم

گفت‌وگو با دکتر پروین پرتوی در باب اهمیت پدیدارشناسی معماری و شهرسازی

کلیت پدیده ناشناخته باقی می ماند؛ مانند «طرح های جامع» که در نظام شهرسازی کشور مورد استفاده قرار می گیرد، که البته از دهه ی ۴۰ به بعد این طرح ها دگر دیسی هایی داشته است و اسامی آن به سبب نیازها و خلاءهایی که وجود داشته تغییراتی کرده است و از طرح های جامع به «طرح های توسعه، عمران و حوزه ی نفوذ» و بعد به «طرح های ساختاری-راهبردی» تبدیل شد، ولی متأسفانه نگرش در تهیه ی طرح ها، هنوز همان نگاه طرح جامعی است که شدیداً متکی به دیدگاه پوزیتیویستی و کمیت گراست.

مراحل تهیه ی این طرح ها چیست؟



برای تدوین طرح های جامع، ابتدا گزارش هایی توسط گروه های مختلف تهیه می شود؛ گروهی مطالعات جغرافیایی، گروهی مطالعات اقتصادی، گروهی مطالعات کالبدی، گروهی مطالعات اجتماعی و... انجام می دهند و هر کدام یک گزارش در قالب یک دفترچه ارائه می دهند. ماحصل ۷-۸ گزارش می شود که تهیه می شود یک طرح پیشنهادی در ضوابط و مقررات شهری است.

اما مسأله این است که اولاً خود آن دفترچه ها مبین همهی واقعیت نیستند، چون در فرآیند تهیه ی گزارشات، کاملاً کمیت زده به مسئله نگاه می شود و دیدگاه آن ها یک دیدگاه عینی است که براساس فاصله ی همیشگی میان فاعل شناسا و موضوع شناسایی موجود در نگاه پوزیتیویستی شکل گرفته است؛ ثانیاً تعامل میان این اطلاعات وجود ندارد. در نتیجه طرحی که تهیه می شود کاملاً انتزاعی است و از واقعیت فاصله ی زیادی گرفته است. نقشه های خوش آب و رنگی است که خیلی از آن ها محمل اجرا پیدا نمی کند، چون واقع بینانه تهیه نشده و به واقعیت ها، امکانات، محدودیت ها و شرایط توجه نکرده است، و از نیازهای مردم خیلی فاصله گرفته است.

این نکته ی اصلی بود که مرا به سمت بحث پدیدارشناسی کشاند. زمانی که من می خواستم رساله ی دکتری ام را بنویسم، حدود ۱۲ سال در این حرفه تجارت عملی کسب کرده بودم، و متوجه این خلافا شده بودم. احساس می کردم که بنده و دانشجویان شهرسازی و معماری بعد از مدتی کار تبدیل به ربات می شویم، بعضی ها این را به عنوان حسن مطرح می کردند و می گفتند تهیه کردن طرح شهری کار آسانی است، چون فرآیند روتین و مشخصی دارد. اما خلاقیت، که جوهره ی شهرسازی است، در این فرآیند گم می شود و کار به یک کار مکانیکی و با دستور کار و مراحل روشن و مشخص بدل می شود که هر کسی می داند باید چه داده هایی را جمع آوری کند و با چه ابزارهایی آن ها را تحلیل نماید.

من این نکته را از هایدگر وام می گیرم که او مشکل زمانه را، نه فقط در حوزه ی معماری و شهرسازی بلکه در حوزه ی علم، این می داند که ما از تفکر متأملانه و شهودی (meditative thinking) فاصله گرفته ایم و به یک تفکر محاسبه گر (calculative thinking) مبتلا شده ایم. ما به لایه های عمقی وارد نمی شویم و کمتر به بصیرت می رسیم.

وقتی داده ای (data) دریافت می شود، مثلاً پرسیدن سن توسط پرسش نامه برای انجام مطالعات جمعیت شناسی، آن داده یعنی سن فرد یک عدد خنثی است و هیچ بار ارزشی ندارند، از این لحظه به بعد محقق است که باید در فرآیندی، با مقایسه ی این داده با سایر داده ها، از داده اطلاعات (information) بسازد و بعد به کمک اطلاعات جمع آوری شده از جوانب گوناگون آن مسأله، اطلاعات تبدیل به دانش (knowledge) شود. اما هنوز هم برای تصمیم سازی زود است چون این دانش هنوز در عمق جان محقق ننشسته است تا او را به بصیرت (insight یا intuition) برساند. زمانی که محقق به خود فرصت

اگرچه پدیدارشناسی پیش از هر چیز جریانی در فلسفه است که متذکر بحران در عالم غربی است، اما قلمرو آن محدود به فلسفه نمانده و در حوزه های گوناگون علوم انسانی و اجتماعی تأثیرات زیادی به جای گذاشته است. در معماری و شهرسازی نیز ورود روش های پدیدارشناسانه سبب گسترش افق های جدید پیش چشم متخصصان و صاحب نظران این حوزه شده است، که از آن جمله ی می توان به توسعه ی ادبیات تخصصی پیرامون بحث «مکان» در کنار مفاهیمی مانند فرم، کارکرد، ساختار و فضا اشاره کرد. دکتر پروین پرتوی، مدرس دانشگاه هنر، از معدود کسانی است که در ایران در باب پدیدارشناسی معماری و شهرسازی و بالاخص «پدیدارشناسی مکان» صاحب تألیفات جدی است.

خاستگاه جریان های انتقادی نسبت به نگاه مدرن، مانند پدیدارشناسی، با وجود دستاوردهای عینی این نگاه چه بود؟

ما در تاریخ علم، از قرن ۱۷ میلادی به بعد، شاهد یک تحول بنیادین در روش های علمی هستیم. جریان پوزیتیویسم با سردمدارانی مانند بیکن، لاک و هیوم و بعداً آگوست کنت در علوم انسانی، با ارائه ی روش علمی (scientific method) که مبنای آن خردگرایی (ratio-nalism) و تجربه گرایی (empiricism) است، منشأ خیرات و برکات فراوانی در حوزه ی «دانش کاربردی» شد و بشر به پیشرفت های علمی و تکنولوژیکی چشم گیری در دو سده ی اخیر دست یافت؛ پیشرفت های که شاید به اندازه ی تمام پیشرفت های تاریخ پیش از آن بوده است.

اما این جریان، به خصوص در ۵۰-۴۰ سال گذشته، با انتقاداتی در محافل علمی مواجه شده است؛ اگرچه پیش از آن هم آثار مشکلات این نگاه مشخص بود. این مشکلات از آنجا ناشی می شود که دیدگاه علمی یک دیدگاه تقلیل گرایانه است، لذا ناچاراً برای بررسی پدیده آن را به اجزائی تفکیک می کند و به صورت عمیق و تخصصی به شناخت وجوه مختلف آن اجزاء مبادرت می کند. اما در این نگاه تقلیل گرا یک شکاف و خلاء به وجود می آید و آن اینکه رابطه ی بین اجزاء به خوبی دیده نمی شود.

پس این بحث مطرح شد که ما به یک نگاه فرآگیر در کنار این نگاه تقلیل گرا نیاز داریم، چون طبق نظریه ی گشتالت، کل چیزی فراتر از مجموعه ی اجزاست؛ مثلاً من به عنوان معلم با اینکه در طول سال تحصیلی با خلق و خوی و ویژگی های شخصیتی هر کدام از دانشجویانم آشنا می شوم، اما ادراک من از کل کلاس چیزی به جز شناخت من از آحاد دانشجویان است.

به طور خاص در حوزه ی معماری و شهرسازی آثار نگاه پوزیتیویستی چه بود؟

حتماً در حوزه ی معماری و شهرسازی، مثل سایر حوزه ها، نگاه علمی نتایج مثبتی هم داشته است. مثلاً در ارائه ی تحلیل های آماری و ریاضی داده ها، مدل سازی و شبیه سازی های کامپیوتری و... که ما از آن ها استفاده کرده ایم و خواهیم کرد و قطعاً این ابزارهای لازم و ضروری در این حرفه و رشته هستند. اما وقتی مجبورید برای کار با نرم افزارهای کامپیوتری همه چیز را به نظام صفر و یک برگردانید و کیفیت ها را هم به کمیت تبدیل کنید، ماهیت و

دو نگاه

تجربیات به دست آمده در فرآیند تهیه ی طرح های شهری در ایران و جهان، به طور اجتناب ناپذیری جامعه ی حرفه ای را در مورد ضرورت شناخت متأملانه ی پدیده های شهری و وجود ارتباطی تعاملی بین طراح و مردم برای تقرب به جهان زیستی آن ها متقاعد نموده است

تأمل و تدبیر در این دانش را بدهد آن زمان بصیرت برای او به وجود می‌آید و او به عنوان یک شهرساز آماده‌ی تصمیم‌سازی می‌شود. اما اکنون در برخی موارد مستقیماً پس از دریافت داده و بدون طی این مسیر وارد مرحله‌ی تصمیم‌سازی می‌شویم! متأسفانه به دلیل شتابی که برای انجام اقدامات وجود دارد این فرآیند به طور کامل طی نمی‌شود و اطلاعات و دانش در جان ما نمی‌نشینند تا بتوانیم با تأمل و بصیرت نسبت به آن پدیده قضاوت کنیم.

آیا خود این مسیر و آغاز آن از داده با دیدگاه پدیدارشناسی سازگار است؟

طی این فرآیند، از داده تا رسیدن به بصیرت، باید با این پیش‌فرض همراه باشد که من باید کاملاً با پدیده درگیر (involve) باشم و آن را لمس کنم. اما اکنون در تهیه‌ی طرح‌های شهری، مثلاً برای شهری غیر از تهران، یک گروه شهرسازی در تهران انجام این کار را برعهده می‌گیرد و این گروه از دفتر کارشان در تهران فاصله نمی‌گیرند، یا نهایتاً تعدادی دانشجوی را به محیط می‌فرستند تا طی یک شرح وظایف ثابت و مشخص که برای تمام شهرها یکسان است به جمع‌آوری اطلاعات مورد نیاز بپردازند، در صورتی که هر شهر برای خود یک پدیده منحصر به فرد است. یعنی نسبت وجودی میان من و آن پدیده کاملاً قطع است و عالم‌داری انسان‌ها در آن لحاظ نمی‌شود. بحثی که در پدیدارشناسی وجود دارد توجه به «زیست-جهان» (life-world) انسان‌هاست. با مواجهه کمی نسبت به پدیده‌ها نمی‌توان به زیست-جهان آن‌ها راه پیدا کرد، ولی پدیدارشناسی کمک می‌کند که قدم عمیق‌تری برای شناخت پدیده‌ها برداریم و با آن پدیده درگیر و یکی شویم؛ از این جهت گفته می‌شود که اولین شرط انجام یک تحقیق پدیدارشناسانه، کثودگی (openness)، صراحت، صداقت و صمیمیت نسبت به پدیده برای نزدیک شدن به آن است. نگاه هایدگر این است که باید خود پدیده خود را به ما نشان دهد و قرار نیست که ما پدیده را کشف کنیم. مثال ملموس این نگاه در فرهنگ ما، شعر حافظ است؛ شعرهای حافظ در جان ما می‌نشینند و به دلیل قربانی که ما با آن‌ها برقرار می‌کنیم خودشان، خودشان را بر ما آشکار می‌کنند.

ما وقتی وارد فضای شهرهای سنتی مثل یزد می‌شویم، حسی از بودن در آن محیط به ما دست می‌دهد که در شهری مثل تهران این اتفاق نمی‌افتد. نگاه پدیدارشناسانه این حس را چگونه توجیه می‌کنند؟

اصطلاحی به نام «فضای زیسته» (lived space) در پدیدارشناسی وجود دارد که ارتباط وثیقی با همان مفهوم زیست-جهان دارد. ما در فضا زندگی می‌کنیم و این فضا اثری بر ما می‌گذارد؛ ولی از نظر نوربرگ-شولتز برای تبدیل فضای خالی به فضای زیسته طی مراحل لازم است. او فضای زیسته را به دو بخش چشم‌انداز طبیعی و سکونتگاه تقسیم‌بندی می‌کند و می‌گوید هر دوی این‌ها نیاز به دو ویژگی خاص دارند تا بتوانند به فضای زیسته تبدیل شوند: یکی سازماندهی فضا و دیگری کاراکتر؛ در بحث سازماندهی فضا، که کاملاً بحث‌های معماری و شهرسازی است، بحث‌هایی مانند تعریف مرکزیت، مرز، قلمرو و... مورد توجه قرار می‌گیرد، اما در بحث کاراکتر، که کمبود ما در این قسمت است و گرنه در بحث طراحی فضا پیشرفت‌های خوبی داشته‌ایم، بحث‌های مهمی مانند شناسایی هویت‌یابی (identification) و عرصه‌ی درونی و بیرونی (insideness/outsideness) مطرح می‌شود که تحقق آن به راحتی میسر نیست.

انسان در طول تاریخ ساخته است تا برای خود یک عرصه‌ی درونی تعریف کند. در معماری سنتی ما، فرد از خانه به عنوان یک فضای درونی بلافاصله وارد فضای بیرونی نمی‌شود بلکه سلسله‌مراتبی را از فضای خصوصی به فضای نیمه‌خصوصی / نیمه‌عمومی و بعد به فضای عمومی طی می‌کند. این مسیر حال و هوایی را برای انسان ایجاد می‌کند که در خانه‌های کنونی وجود ندارد. کریستوفر الکساندر در کتاب معماری و راز جاودانگی: راه بی‌زمان ساختن از پله‌هایی که برای ورود به خانه وجود دارد مثال می‌زند که این‌ها هم حس تفاوت فضای درونی و بیرونی را برای انسان ایجاد می‌کند.

این‌ها مسائلی است که اگر به آن‌ها توجه نکنیم، فضا فاقد روح خواهد بود. در فضاهای سنتی انسان با محیط یکی بوده است و زبان طبیعت و خاک را می‌فهمیده است، لذا فرهنگ در آن فضا متجلی است. او مانند انسان معاصر با طبیعت در تعارض، و نسبت او با آن نسبت آقایی و سروری نبوده، بلکه با آن دوست بوده است. نیاز امروز دوست شدن دوباره با طبیعت و درک راز و رمز آن است، امری که با رجوع دوباره به تفکر مراقبه‌ای و شهودی اتفاق خواهد افتاد، و اگر به خودمان این فرصت را ندهیم نمی‌توانیم درست جهان را درک کنیم.

برای ورود پدیدارشناسی به حوزه‌ی طراحی شهری، و فاصله گرفتن از بحث‌های نظری صرف، چه مسیری وجود دارد؟

یکی از راه‌ها، بازگشت دوباره از رویکردهای کمی به رویکردهای کیفی در تحقیقات است. این اتفاق است که از دهه‌ی ۸۰ میلادی آغاز شده است و در دهه‌ی ۹۰ اوج گرفته است. در رویکرد کیفی اصطلاحی به نام مثلث‌بندی (triangulation) وجود دارد، که البته منظور الزام سه‌تایی نیست بلکه تعدد است، و توضیح می‌دهد برای دوک پدیده سعی کنید از ابزارها و روش‌های گوناگون و همچنین پژوهشگران متعدد استفاده کنید. یعنی برای اینکه تقرب به پدیده بهتر اتفاق بیفتد و خود را تا حدودی به آن تفکر متأملانه نزدیک کنیم نباید تک‌بعدی عمل کنیم. طبعاً این روش زمان‌برتر و پرهزینه‌تر از انجام تحقیق با یک روش است و محدودیت‌های اجرایی کمتر اجازه‌ی انجام چنین کاری را می‌دهد.

من به هیچ عنوان نمی‌خواهم روش علمی را نفی کنم، بلکه عرض بنده این است که ما برای پرواز در این عرصه به دو بال نیاز داریم که یک بال آن روش علمی است.

تعارضی میان این روش‌های تحقیق وجود ندارد؟ البته چون خاستگاه هستی‌شناسانه و شناخت‌شناسانه‌ی این دو نگاه با هم متفاوت است ممکن است چنین اتفاقی بیفتد، اما اکنون انجام تحقیق کیفی با هر سه پارادایم پوزیتیویسم، تفسیری، و انتقادی ممکن است. البته شاید بهتر باشد به جای پارادایم پوزیتیویسم بگوییم پارادایم پست‌پوزیتیویسم. آنچه در آن شکی نیست ضرورت توجه به تجربیات به دست آمده در فرآیند تهیه‌ی طرح‌های شهری در ایران و جهان است؛ تجربه‌هایی که به طور اجتناب‌ناپذیری جامعه‌ی حرفه‌ای را در مورد ضرورت شناخت متأملانه‌ی پدیده‌های شهری و وجود ارتباطی تعاملی بین طراح و مردم برای تقرب به جهان زیستی آن‌ها متقاعد نموده است.

دو نگاه

انسان در طول تاریخ ساخته است تا برای خود یک «عرصه‌ی درونی» تعریف کند. در معماری سنتی ما، فرد از خانه به عنوان یک فضای درونی بلافاصله وارد فضای بیرونی نمی‌شود بلکه سلسله‌مراتبی را از فضای خصوصی به فضای نیمه‌خصوصی / نیمه‌عمومی و بعد به فضای عمومی طی می‌کند. این مسیر حال و هوایی را برای انسان ایجاد می‌کند که در خانه‌های کنونی وجود ندارد